

ابوالفضل عیدوست ابرقویی

حرفی از آن هزاران...

کند کسی»
طلا فلزی است که قیمتی و ارزشمند هر مثقال از آن چندین و چند هزار تومان ارزش دارد. از زینت آلات است و پشتوانه مسکوکات و اسکناس‌های کشورها به حساب می‌آید.
مطلا فلزی است که ارزش و معلوم نیست از چه جنسی، که روی آن را لایه‌ای نازک، به اندازه‌ای که صرفاً چشم‌ها را به خود مشغول سازد، زر اندود کرده‌اند. به طوری که آدم خیال می‌کند طلاست، اما در حقیقت فلزی است که ارزش، با یک لایه فوق العاده نازک از طلا.
طلا کجا و مطلا کجا؟! آن یک فلزی است پر ارزش و فوق العاده گران قیمت، و این دیگر فلزی است که ارزش و همراه کننده.
عاقلاً در یک کفه ترازو طلا نمی‌گذارند و در کفه‌ای دیگر مطلا. این دو را با یکدیگر مقایسه و ارزش یابی نمی‌کنند و پرهیز می‌کنند از این که بخشی از طلای خود را به عنوان زر اندود کردن فلزی بی قیمت و عرضه مطلا به بازار مصرف کنند.
با اندکی تأمل تصدیق می‌کنید که دامنه طلا در زندگی ما محدود است. اما مطلا فراوان یافت می‌شود. لحظه‌های عمر ما طلاست و دغدغه‌های کاذب و دروغین که اطراف ما پراکنده و همچون خوره روح ما را می‌خورند و همانند سوهان به آرامش‌ها خط می‌اندازند، مصادیق مطالیند. چرا لحظه‌های طلایی عمر خود را فدای دغدغه‌ها و تشق‌های ویرانگر کنیم؟
بیاییم هر چیز را به اندازه خودش قیمت گذاری کنیم. در این صورت، بسیاری از کشمکش‌های درونی‌مان از بین خواهند رفت و طلای وجودمان ارزشانی مطلاها نخواهد شد.

..... بی‌نوست:
تو نیکی می‌کن و در دجله انداز
که ایزد در بیابانت دهد باز (سعدی)

می‌خورند. در آن حال، چشمان کم سویش به جمال دلربای امام زمانش، حضرت امام باقر (ع) فروغی جاودانه یافت و قفل زبانش به گفتاری دلنشین با آن حضرت گشوده شد.
جابر بن عبدالله انصاری یکی از یاران رسول خداست. عمری طولانی کرده و از این که نتوانسته بود به دلیل کهولت سن و ضعف دیدگان در نهضت عاشورا شرکت کند، همواره در اندوه و حسرت بود. جابر بر طبق وعده‌ای که رسول خدا (ص) به او داده بودند، زنده ماند تا جمال دلنشین امام باقر (ع) را زیارت کند.
آن روز مریض بود و امام باقر (ع) به دیدارش شتافتند. حضرت احوال جابر را پرسیدند و او پاسخ داد:
در حالتی هستم که پیری را از ایام جوانی بیش تر دوست دارم و بیماری را از تندرستی خوش تر و در نگاه من مرگ از زندگی برایم خوشایندتر است. از این که جابر منتظر لقای پروردگار بود و سرای جاودان را بر دنیای فانی برتری داده، جای تردید نیست، اما از این حالت بهتر، رضایتی است که بایستی به رضای الهی داشت، یعنی همان که امام باقر (ع) در جواب جابر ارائه فرمود.
حضرت پاسخ فرمودند: «من آن گونه‌ام که خداوند مرا پیر کند، پیری را دوست دارم و اگر جوان کند، جوانی را بیش تر دوست دارم. هر گاه مرگ دهد، مرگ را بیش تر و اگر زندگی بخشد، زندگی نزد من محبوب تر است.»
جابر با شنیدن این کلام عرشی، باران بوسه را بر صورت امام باقر (ع) افشاند و سپس با کلام بریده بریده گفت: «وعده رسول الله (ص) راست است که فرمود: ای جابر! تو زنده می‌مانی تا یکی از فرزندانم را ببینی، او همان من است و علوم را می‌شکافد...»

حیف از طلا

لابد این ضرب المثل را شنیده و در اطراف آن اندیشه کرده‌اید که «حیف از طلا که خرج مطلا

سپهر آینه عدل است...

جهان آفرینش کهنه کتابی است با ابتدا و انتهای معلوم و مشخص. بر خلاف کتاب‌های کهنه که نه ابتدایی دارند و نه انتها. سنت‌های الهی برگ‌های این کتاب قطورند، که به اراده و مشیت آن قادر یکتا ورق می‌خورند. معامله متقابلی که در این عالم صورت می‌گیرد، عمل‌ها و عکس العمل‌ها، کنش‌ها و واکنش‌ها از جمله اوراق این کتاب و مصادیق این سنت‌ها محسوب می‌شوند.
معمولاً کسی پیدا نمی‌شود که مصادیقی از معامله متقابل در کارنامه زندگی‌اش نداشته باشد. هر چند بعضی از آن پند می‌گیرند و برخی دیگر در غفلت غوطه‌ورند.
هر کس به دیگری ستم کند، دیر یا زود پنجه‌های ستمگری گریبانش را خواهد گرفت، فراوان دیده شده که هر کس نیکی کند و آن را به دجله اندازد، در بیابانی ناپیدا، دستی به حمایتش دراز خواهد شد.^(۱)
نظامی گنجوی چه زیبا سروده است:

به چشم خویش دیدم در گذرگاه
که زد برجان موری مرغی راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت
که مرغ دیگر آمد کار او ساخت
چو بد کردی مباحش ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات
سپهر آینه عدل است و شاید
که هر چه آن از تو ببند و نماید
مگر نشیندی که از فراش این راه
که هر کو چه کند افتاد در چاه؟
سرای آفرینش سرسری نیست
زمین و آسمان بی دآوری نیست

راضی به رضای خدا

پیر مرد در بستر بیماری افتاده بود و به چشم خود می‌دید که چگونه آخرین روزهای حیاتش ورق